

و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته اند، و به مرور و تدریج دغدغها از خاطر زائل کرده به سعادت بساط<sup>(۱)</sup> بوسی سرافراز خواهم شده.

بادشاه او را قبول نموده موافق مدعای میرزا شاه حسن حکم فرمودند که منشور نویسند. آخر الامر امراء و وزراء بادشاهی در خلوت بخلاف<sup>۵</sup> مدعای میرزا شاه حسن عرض نمودند که «چه معنی دارد که قصبات و قریات را نام میبرد. اگر او از صمیم قلب دولتخواه درگاه است قلعه‌های (f. 125b) خود را پیشکش نماید، تا ما زهرا<sup>(۲)</sup> و اورغ خود را در قلعه مضبوط ساخته عنان عزیمت به تسخیر ولایت گجرات مصروف داریم. شیرخان افغان که غنیم ماست، در لاهور بر سر ما نشسته. این استدعای میرزا شاه ۱۰ حسن از صلاح و صواب دور می نماید». حضرت بادشاه متوجه محاصره بهکر شدند.

چون این خبر بمیرزا شاه حسن رسید، گفت: خاطر از قلعه بهکر جمعست، چرا که حضرت بادشاه در محاذی قلعه نخواهد نشست. یقین است که این چنین باغ دلارای دلکشای نخواهد گذاشت، و امراء دیگر که ۱۵ متصدی محاصره شوند کاری نخواهند ساخت. و میر فرخ (و) سلطان محمود خان و جانی ترخان و دولت خان و پاینده محمد قریش و میر جلیه<sup>(۳)</sup> ارغون و سائر معتمد را در بهکر به محافظت و حراست قلعه گذاشته، عنان اختیار به ید اختیار سلطان محمود خان باز گذاشته عازم سیوستان گردید. و هم چنان قلعه سیوستان را غارت نموده ویران گردانید. ۲۰

و دران ایام موکب همایون از حدود ماتیله در حرکت آمده روز پنجشنبه بیست و هشتم<sup>(۴)</sup> رمضان سنه نهصد و چهل (f. 126a) و هفت در

(۱) م: رکاب (۲) ح: رمزاد (۳) ح: حله: و: حطیم (۴) و: هفتم

دامن کوه لهری نزول فرمود. و بعضی از مردم داربچه و سفیانی<sup>(۱)</sup> که مانده بودند آمده بملازمت مشرف شدند. و روز جمعه حضرت بادشاه به مدرسه میرزائی درآمده. روز دیگر باغ بیلو از فروغ طلعت همایون رشک ریاض جنت گردید. بادشاه را آن عمارت و باغ بغایت در<sup>(۲)</sup> افتاد، و محترمان<sup>(۳)</sup> حرم را درون باغ جای داده درحوالی مسجد دولت خانه بادشاهی برپا کردند. و امرا و اعیان در حوالی باغ فرود آمدند. و میرزا یادگار ناصر در مدرسه لهری تشریف فرموده، سائر سپاه در لهری منزل گزیدند. و از لهری تا باغ بیلو که يك فرسخ است مردم اردوی بادشاهی نزول نموده بودند. از آنچه از مردم معتبر استماع افتاده آنکه قریب دو لك آدمی در ۱۰ اردوی بادشاهی بود. و روز جمعه حضرت بادشاه به مسجد تشریف برد و اقامت جمعه دران مسجد فرمود. خطبه از یمن القاب آن خسرو کامیاب<sup>(۴)</sup> بتازگی بلند آوازه شد، و در همان روز یکی از شعراء این قطعه را دران مجلس بنظر اشرف بادشاهی گذرانید، و باین وسیله به صله خوب (f. 126b) سزاوار<sup>(۵)</sup> گشت:

- ۱۵
- ◊ تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد
  - ◊ مهر از مهرش دهان سکه پر زرمی کند
  - ◊ منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت
  - ◊ مشتری گوهر تار فرق منبری کند

و چون دران سال بواسطه عبور لشکر بادشاهی و دیگر وقایع ۲۰ و حوادث دوران نقصان فراوان به غلات و حبوب ولایت بهکر راه یافته بود، و در زمستان سنه مذکوره در حوالی و مضافات بهکر قحطی در غایت صعوبت افتاد چنانچه خلق بسیار از فقدان نان و جامه جان میدادند. و بادشاه برین اطلاع یافته زر بسیار از خزینه بمردم سپاهی داد. اما غلاء

(۱) ح: سبانی (۲) ح: خوش؛ و: بست (۳) ح: عمران (۴) و: کابسات (۵) ح: سرافراز

غله بنهایت رسیده که يك ته نان به مثقالی می فروختند. چون عسرت و تنگی بسیار در اردوی معلی واقع شد، حضرت بادشاه میرزا هندال را بجانب پاتر تعین فرمود، و خود به سعادت دران باغ تا پنج شش ماه بسر بردند که شاید میرزا شاه حسن توفیق ملازمت یافت، قواعد خدمت و مروت بجای آورده، راه اطاعت و خدمت پیش گیرد. امرا و مردم ه ارغون میرزا شاه حسن را بحال نگذاشته از طریق وثیق گردانیده (f. 127a) براه حيله و تدبیر آمده، چاره کار خود بمخالفت و نزویر کرده<sup>(۱)</sup> وادی منازعت پیش گرفتند.

بادشاه از حوالی بهکر در دریلله تشریف برده، چند روز اقامت نموده، به پاتر نزول اجلال فرمودند. و دران ایام بلیس مکانی حمیده ۱۰ بانو بیگم بنت شیخ علی اکبر جامی را که از اعیان میرزا هندال بود بحالۀ نکاح درآوردند. و بعد از اندک زمانی چون در اردو تعفن پیدا شد ازان سرزمین کوچ فرموده باز بجانب بهکر توجه فرمودند. اما از بی غلگی کار سپاه تباه شده بود. و میرزا هندال بتحریرك قراچه خان که از قبل میرزایان<sup>(۲)</sup> ایالت قندهار داشت برخاسته بجانب قندهار رفت، و به یادگار ۱۵ ناصر میرزا نوشت که خود را زود بمبارسانید که در اثنای راه انتظار مقدم ایشان برده می شود. روز سه شنبه هژدهم جمادی الاولی سنه نهصد و چهل و هشت بادشاه بمنزل میر ابوالبقا<sup>(۳)</sup> تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند، و باعزاز و اکرام تمام میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند، که نصیحت فرموده از جاده انحراف بطریق مستقیم خواند. میر یادگار ۲۰ ناصر میرزا را (f. 127b) ملاقات کرده مجدداً میرزا را به ربه اطاعت بادشاهی درآورده. روز چهارشنبه نوزدهم میر این معنی را مقرر ساخته روز پنجشنبه<sup>(۴)</sup> مراجعت نموده بود، که مردم قلعه بهکر از رفتن میر واقف شده

(۱) ح: دیده گروه (۲) ح: میرزا (۳) ح: ابوالقاسم (۴) ح: ندارد: نوزدهم الخ

جمعی را از مردم دولتشاهی و برغدا، بر سر کشتی فرستادند. و آنها تیر باران کردند. زخمی چند کاری بمیر رسید، و روز دیگر ازین عالم فنا به ملک بقا پیوست. بادشاه را از فوت میر غم بسیار رسید. و در چهار شنبه دیگر میرزا یادگار ناصر از آب عبور نموده سعادت ملازمت دریافت. و هم ه درین اثنا ایلچیان میرزا شاه حسن شیخ میرک پورانی و میرزا قاسم را رخصت فرموده منشور عالی فرستادند، و به خط شریف<sup>(۱)</sup> بران تحریر فرمودند که «شاه حسن بیگ را بعد از سلام آنکه آنچه التماس نموده بود به موقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کند، والسلام».

میرزا شاه حسن مدتی حرف آمدن در میان داشت. چون امرای ۱۰ ارغون باو درین کنگاش<sup>(۲)</sup> موافقت نمی کردند، متأمل شده آمدن را در عقده تسویل و تاخیر انداخت، تا آنکه در غرة شهر (۴. 128a) جمادی الاول سنه نهصد و چهل و هشت بادشاه بصوب سیوستان نهضت فرمودند، و ولایت بهکر را به یادگار ناصر میرزا مرحمت کردند. و چون رایات ظفر آیات قریب به سیوستان رسید فضیل بیگ<sup>(۳)</sup> برادر منعم خان و ترسون بیگ برادر ۱۵ شام خان<sup>(۴)</sup> و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره پیش میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد آن جماعت کردند. اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مردم قلعه تاختند. مردم قلعه رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند و در هفدهم ماه رجب سنه نهصد و چهل و هشت محمد همایون بادشاه به گرد<sup>(۵)</sup> سیوستان نزول اجلال فرمودند. و پیش از رسیدن بادشاه محافظان حصار ۲۰ میر سلطان قلی بیگ و میر شاه محمود ارغون و میر محمود ساریان و علی محمد کوکلتاش و میر سفر ارغون باغات و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند. بادشاه کار بر اهل حصار دشوار گرفتند.

(۱) م: نورانی (۳) ح: م: فضل بیگ (۵) و در اصل: به بکر و: ح: از بهکر سیوستان

(۲) م: باب (۴) م: سام خان

چون کار به اهل قلعه تنگ ساختند ، میرزا شاه حسن از تهته به سن آمده خندق زده و کشتی بسیار جمع نموده رحل اقامت انداخت ، و میر علیکه ارغون را به سیوستان تعیین نموده (f. 128b) . میر علیکه با جمعی شبی در اردوی معلی آمده از راست بازار بجانب قلعه شتافتند . بعد از وصول او به قلعه مردم اردو دریافتند<sup>(۱)</sup> که کسان میرزا شاه حسن اند<sup>(۲)</sup> . قبل ۵ ازان مطلقاً خبردار نگشتند . و حضرت جنت آشیانی حکم فرمودند که نقب زنند . بعد از نقب پاره برج پرید ، اما اهل قلعه فی الحال دیواری دیگر کشیدند . چون حضرت جنت آشیانی معلوم فرمودند که کار ارغونیه استحکام دارد و آلات قلعه کشائی موجود نه ، و چون هفت ماه محاصره سیوستان واقع شد و هوا مخالفت کرد و طغیان آب شد و میرزا شاه حسن ۱۰ اطراف آمد شد غله را مسدود ساخت ، از امتداد محاصره و طغیان آب و کم رسیدن غله بمعسکر اکثر سپاهی رو بگریز نهادند . و از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته نزد میرزا شاه حسن آمدند . میرزا آن جماعت را باعزاز و اکرام تمام به تهته فرستادند . و میر برکه<sup>(۳)</sup> و میرزا حسن و قاسم حسین سلطان پیش میرزا ۱۵ یادگار شتافتند . درینولا بمسامع بادشاهی رسید که آن جماعت میرزا را (f. 129a) تحریص نموده بجانب قندهار می برند .

و چون میرزا یادگار ناصر در حوالی بهکر بودند ، دو مرتبه مردم قلعه بهکر برآمده غافل برسر میرزا یادگار ناصر ریختند ، و محمد قلی قابوچی و شیر دل بیگ و جمعی دیگر را مجروح و مقتول نمودند . و این جنگ به سر ۲۰ کردگی کوکه ترخان و امیر بیگ برادر محمود خان و دوست محمد و هندو علی کابلی و جوهره بود . بار سیوم نیز مردم قلعه دلیرانه بیرون آمده در ریگ زمین

(۱) حوزیاد دارد: و حضرت هم مخبر شدند (۲) ح: بودند: م: آمدند (۳) ر: میر برکه

کنار لهری جنگ کردند. درین مرتبه میرزا خود سوار شده دستبرد خوب نمودند. مردم قلعه رو بگریز نهادند و بعضی خود را بآب زدند، و برخی خود را بکشتی رسانیده کشتی را رها کردند. و در همین ایام میرزا شاه حسن امیر قلی مهرداد را بنزد یادگار ناصر میرزا فرستاده سلسله مخالفت و تحریک داده اظهار نمود که من پیر شده ام و فرزندی ندارم. صبیۀ خود را بشما نسبت می کنم، و روزی چند از حیات من باقی است، این ولایت تعلق بمن دارد و بعد از من از آن شماست. و خزائن بسیار بشما میدهم. و باتفاق ملك گجرات تسخیر خواهد شد. الغرض یادگار (f. 129b) ناصر میرزا بمواعید میرزا شاه حسن فریفته شده دل بر مخالفت محمد همایون بادشاه نهاد. و بادشاه عسرت لشکر را دیده به تواتر کسان نزد میرزا یادگار ناصر فرستاده ترغیب آمدن میکرد، و میرزا مذکور به عذر و اهمال میگذرانید. چون خبر مخالفت یادگار ناصر میرزا بیادشاه رسید، به مجرد شنیدن<sup>(۱)</sup> این خبر فی الفور از حوالی سیوستان برخاسته روانه بهکر شدند. درین اثنا قبر یک ارغون گریخته به قلعه سیوستان رفت، و چندی دیگر راه بیوفائی<sup>۱۵</sup> پیش گرفته از اردو جدا شدند. و بادشاه در لهری نزول اجلال فرمودند. و میرزا یادگار<sup>(۲)</sup> بالضرورة آمده بادشاه را ملازمت کرده جزوی غله که داشتند به ملازمان بادشاهی سپردند. اما از بی غلگی محنت بسیار بمردم رسید، تا آنکه بادشاه بعد از چند گاه الوس خاصه را به سلطان محمود فرستادند. سلطان محمود خان استقبال نموده تردی یک بکاول و ساثر اهل خدمت را سروپا پوشانیده و به هر کدام مبلغی زر و غله داده رخصت کرد. بعد از رفتن مردم بادشاهی امرای میرزا را در دیوانخانه جمع نموده (f. 130a) صورت واقعه طلب غله را در میان آورده. هر کدام چیزی گفتند. سلطان محمود خان سیصد خروار غله برای خرج بیوتات بادشاهی فرستاد. اما

(۲) ح ف ه زیاد دارد: ناصر

(۱) ح ه : رسیدن

لشکر و اردو بواسطه تنگی و عسرت در بلاد سند متفرق گشتند، و هر فریق رو به يك طرف نهادند. اکثر مردم تلف شدند. و چند نوبت بین الطرفين جنگ واقع شد. در هر مرتبه مردم بادشاهی غالب آمدند. اما چون آلات و ادوات قلعه کشتائی نبود، از انجته مهم قلعه در تعویق افتاد. چون به مقتضائی غوامض حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ۵ ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می یابد، حسب الاراده بادشاه در دیار سند نقش مراد نه نشست، و عیار جوهر نامردمی<sup>(۱)</sup> مردم ظاهر شد، و بی اخلاصی، لشکر و بدمردئی برادران و بی خردی و نامساعدئی روزگار مشاهده بادشاه افتاد، خواست که در لباس تجرید قدم شوق در بادیه راهروان طریق حق زند، و حلقه کعبه مراد گرفته در ارض مقدس ۱۰ حجاز مهاکن گردد، و کنج عزلتی اختیار کند. ملازمان و مقربان درگاه بعرض رسانیدند که این معنی خوب و (f. 130b) پسندیده بخاطر اشرف رسیده. اما بی سامانی و پریشانی مردم معلوم بادشاه است و جمعی کثیر در رکاب ظفر<sup>(۲)</sup> اتساب اند. اگر حضرت بادشاه قدم درین راه می نهند، این مردم پایمال حوادث خواهند شد، و باین تنگدستی نمیتوان خود را به ۱۵ ارض مبارک حجاز رسانید. مصلحت دران است که روزی چند توقف باید نمود. حضرت بادشاه بواسطه عسرت مردم نقل مکان بخاطر مصمم فرمودند. درین اثنا عرضه داشت راجه مالدیو جودپوری بموقف عرض رسید، که من غائبانه حلقه چاکری در گوش کشیده مترصد قدوم سعادت لزوم بادشاهی می باشم. اگر سرادقات موکب همایون این حوالی را ۲۰ مشرف گرداند، این بنده بایست هزار راجپوت در ملازمت حضرت شده بهر جائی که نهضت فرمایند بجان و دل خدمتگاری بجای خواهد آورد.

حضرت بادشاه بعد از وصول عرائض او در بیست و یکم محرم سنه  
 نهصد و چهل و نه بجانب اوچه<sup>(۱)</sup> نهضت فرمودند، و به مرور کوچ کرده به  
 بلدة اوچه نزول فرمودند. در هشتم<sup>(۲)</sup> ربیع الاول سنه نهصد و چهل  
 (f. 131a) و نه بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند. و در چهاردم  
 ۵ ربیع الاول به قلعه دلاور نزول اجلال فرمودند و در بیستم ربیع الآخر  
 ساحت یکانیر مضرب<sup>(۳)</sup> خیام سعادت انجام بادشاهی<sup>(۴)</sup> گشت. بعضی از  
 مردم به یکانیر رسیده مراجعت نموده بار دو ملحق شدند و بادشاه عرض  
 کردند که از مردم یکانیر سخنانی که لائق ادب باشد مسموع نه شده.  
 حضرت محمد همایون بادشاه سمندر یگ که یکی از هوشمندان بود بنزد مالدیو  
 ۱۰ فرستادند. او نیز بسرعت معاودت نموده بعرض رسانید، که هر چند  
 مقدمات اخلاص تمهید میدهد، اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد.  
 و چون موکب عالی بموضع پهلودی<sup>(۵)</sup> که در سی<sup>(۶)</sup> گروهی جو دپور موطن  
 مالدیو است، دوسه منزل گذشته به کنار کول نزول فرمودند. و بادشاه  
 جاسوسان فرستاده بودند. آنها آمده از غدر مالدیو خبردار ساختند که  
 ۱۵ مالدیو بواسطه مواعید خداع انگیز شیر شاه و ملاحظه استیلای او لشکری  
 معین<sup>(۷)</sup> کرده، که سر راه اردو گرفته دست اندازی بکند. بادشاه ازین خبر  
 برهم خورده به ملازمان (f. 131b) خود بساط مشورت مبسوط گردانیدند.  
 رای امرا برین معنی قرار یافت که عنان عزیمت از جانب جو دپور معطوف  
 سازند. بادشاه مراجعت به پهلودی نموده و از پهلودی به ساتلمیر<sup>(۸)</sup>  
 ۲۰ رسیدند. امرا را بدفع مردم مالدیو تعین فرمودند. فوجی دیگر از جانب  
 دیگر ظاهر شد. بادشاه به نفس نفیس و معدودی چند سوار شده ترددات  
 و مردانگی نموده آنها را تار و مار کردند، و بسرعت متوجه جیسلمیر شدند.

(۱) ح: بدان جانب (۲) م: بیستم (۳) م: به ضرب (۴) م: زیاد دارد: معزز  
 (۵) ح: پهلوئی؛ ر: لودی (۶) ر: سه (۷) م: تعین (۸) ح: سائل؛ م: شامل



غره جمادی الاولی سنه نهصد و چهل و نه جیسلمیر مورد موکب همایون شد .  
 درین منزل مردم که عقب مانده بودند بار دو پیوستند . اما خیلی مردم  
 تلف شدند . و سون کرن جیسلمیری بد مردمی کرده آب کول را مانع آمد  
 و مردم خود را به محافظت کول گماشت ، تا لشکر بادشاهی که محنت چول  
 کشیده و از بادیة سراب درین مرحله خراب رسیده بودند از بی آبی در ه  
 آزار باشند . جمعی از امراء و سپاهیان بچنگ<sup>(۱)</sup> آمده مردم سون کرن<sup>(۲)</sup> را  
 دفع نمودند ، و لشکر بکنار کول فرود آمده از محنت تشنگی خلاصی یافتند .  
 و از انجا بجانب عمرکوت نهضت فرمودند ، و در دهم جمادی الاولی سنه ۹۴۹  
 بعد از عسرت معیشت و تنگی (f. 132a) آب به عمرکوت رسیدند .

رانا بیر سال<sup>(۳)</sup> با مردم خود باستقبال برآمده بدولت رکاب بوس ۱۰  
 بادشاه رسید و میان درون قلعه خالی کرده . چند روز بادشاه بیرون قلعه  
 عمرکوت تشریف فرمودند . بالاخره بلقیس مکانی حمیده بانو بیگم را بدرون  
 قلعه عمرکوت فرستادند ، تا آنکه کوکب اقبال از افق اجلال طلوع نموده ،  
 شب یکشنبه پنجم شهر رجب سنه ۹۴۹ حضرت ظل الهی شاهنشاهی جلال الدین  
 محمد اکبر بادشاه خلد الله ملکه و سلطانہ متولد شدند . محمد همایون بادشاه از ۱۵  
 تولد فرزند ارجمند بغایت خوشحال و خوشوقت شد .

و میرزا یادگار ناصر بوعده وصلت میرزا شاه حسن اعتماد نموده در  
 اوائل محرم سنه ۹۴۹ از موکب اشرف بادشاهی تخلف ورزیده بجانب بلده  
 سکر که قندهار رویه است گذشت . و چون آن وعده از قبیل مواعید عرقوب  
 بود ، چیزی از ان بوقوع نه انجامید . و میرزا یادگار ناصر چند توب و ضرب ۲۰  
 زن که همراه داشت بامرای میرزا شاه حسن که درون قلعه بهکر بودند فرستاد .  
 و هاله و عمرشاه که از مقدمان دولت خواهان بودند نیز به قلعه فرستاد .

(۱) ح : م : پیش (۲) ح : سوت کون : و : سیون کرون (۳) ح : و : م : ویر سال : ر : سر سال

میرزا شاه حسن (f. 132b) خبر نهضت همایون بادشاه بجانب اوچه شنیده بسرعت تمام به بهکر آمدند و امرا بمراسم استقبال استعجال نمودند . میرزا شاه حسن در ۲۴ محرم سنه ۹۴۹ باندرون قلعه بهکر نزول نمودند، و سلطان محمود خان را معاتب ساختند که به چه تقریب غله ذخیره مرا تلف کرده . ملا درویش محمد انباردار را در برابر خانه سلطان محمود خان بدار کشیدند و مقدمان هر يك هاله و عمرشاه را در میانه دروازه سکر پوست کردند . و بعد از توجه بادشاه همایون مردمی که در لهری مانده بودند باطراف روی نهادند . میرزا شاه حسن در اوایل ربیع الآخر بجانب سیوستان عزیمت نمودند ، و يك هفته در سیوستان نزول نموده ، شکست ۱۰ و ریخت قلعه را درست کرده ، چند روز در حوالی سن گذرانید . و چون خبر مراجعت همایون بادشاه شنید بسرعت روانه تپته شد .

و چون عمرکوت جای برداشت لشکر نداشت ، ناچار رای امرای بادشاه بجانب سند قرار گرفت ، و در اندک زمانی به قصبه جون رسیدند . و چون آن معموره برکنار آب سند واقع شده<sup>(۱)</sup> و در کثرت حدائق ۱۵ و انهار و لطافت فواکه (f. 133a) و اثمار در بلاد سند امتیاز داشت ، و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود ، چندگاه در ظاهر قصبه جون در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاده . میرزا شاه حسن در برابر آن طرف آب با جمعیت خود فرود آمده اقامت نمود .

و بعد از چند روز بموقف عرض بادشاه رسانیدند که در بتوره قلعهچه ۲۰ ایست مملو از غله و سائر اشیای معاش ، باندرک توجه میتوان بدست آورد . بادشاه شیخ علی یگ جلایر و اسن<sup>(۲)</sup> تیمور سلطان را تعیین فرمودند . میرزا شاه حسن خبردار شده میرزا عیسی ترخان را نامزد کرد . میرزا عیسی

(۲) ح : رئیس

(۱) ه : است ، بجای شده ،

از قبول این معنی متردد شد، و چون میرزا عیسی را مردم میرزا شاه حسن بدولتخواهی بادشاه متهم داشته بودند، میرزا شاه حسن نیز در فرستادن میرزا عیسی ترخان مبالغه نمود. و سلطان محمود خان را که مدتی بگوشه خمول و زاویه بی التفاتی ملول نشسته بود طلب نموده و دلداری او کرده، نامزد این خدمت نموده، به کومک ملا بهلول و جمعی که در آن قلعه بودند مقرر ساخت. و در اطراف و جوانب قصبه جون پیوسته میان (f. 133b) لشکر بادشاهی و لشکر ارغونیه جنگ می شد. و میرزا شاه حسن در برابر قصبه جون لشکری در بر و بحر آراسته مقاومت نموده. روزی اسن تیمور سلطان و شیخ علی یگ و تردی یگ خان و جمعی دیگر بتاخت قلعه که مملو از غله بود توجه نمودند. ناگاه سلطان محمود خان ۱۰ بهکری و جمعی کثیر که نزدیک آن قلعه رسیده توقف کرده بودند، خبردار شده مردم لند و مندره و ساکر را بخود متفق ساخته، سحری بر سر ایشان ریختند. و تردی یگ خان در جنگ مساهله نمود، و شیخ علی یگ مع اولاد ثبات قدم ورزیده در آن عرصه رزم مقتول گشته، و شیخ علی با تاج الدین لاری نیز مجروح شده بعالم بقا پیوست. و جمعی دیگر از ۱۵ دلاوران دران کارزار رخت وجود بساحل عقبی کشیدند. و از مردم شاه حسن نیز چندی مقتول شدند. و از حدوث این امر خاطر بادشاه بغایت محزون گردید، و بعضی امور دیگر در میان آمد. لاجرم دل از سند سرد ساخته راه توجه بجانب قندهار مصمم ساختند.

در خلال این ایام در هفتم محرم الحرام سنه ۹۵۰ یرم خان از حدود ۲۰ (f. 134a) گجرات تنها خود را بملازمت بادشاه رسانیده مرهمی بر خاطر مجروح بادشاه نهاد، و سخن مصالحه در میان آورد. میرزا شاه حسن این معنی را غنیمت شمرده، راضی گشته صد هزار مثقالی نقد و سائر اسباب سفر مهیا ساخته مع سیصد راس اسب و سیصد نفر شتر بملازمت فرستاده

پل در برابر جون بستند. و تاریخ مصالحه و پل بستن را بادشاه «صراط مستقیم» یافته اند، که نهمصد و پنجاه است. ارغونیان که دو سه سال لشکر بادشاهی در سند بود و کار معیشت را بر ایشان تنگ ساخته بود،\* از مزده این صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند، و این معنی را نهایت مطلب و نعمت غیر مترقب شناخته انواع معذرتها خواستند و ما یحتاج سفر را معد و میا گردانیده<sup>(۱)</sup> فرستادند. و بادشاه در هفتم ربیع الآخر سنه ۹۵۰ از قصبه جون از پل گذشته، و لشکر در دو روز عبور نموده در نهم ماه مذکور بجناب قندهار نهضت فرمود.

### گفتار در بیان آمدن بخشوی لنگاه در بهکر

۱۰ چون بخشوی لنگاه در حوالی ملتان در برابر موضع جن پور<sup>(۲)</sup> قلعه ساخته و (f. 134b) ملتان را ویران نموده، مردم را درین قلعه در آورد، و جمعیت غریب بهم رسانیده خیالات فاسد بخاطر می رسانید، و مردم لنگاه و بلوچ و ناهر و هر جا که مفسدی بود در دایره او مجتمع گشت. و تسخیر بهکر را تصمیم نموده همواره کسان و جاسوسان را بخررداری می فرستاد، تا آنکه بتواتر بوی رسانیدند، که قلعه بهکر خالی است و میرزا شاه حسن در تهته است، و امرای لشکر او تمام آنجا جمع شده اند. او بمجرد شنیدن این خبر لشکر را در چیده، کشتیا در آورده ایلغار کرد. و پنجاه کشتی را پیشتر از خود تعیین نمود که شما بسرعت رانده، نیم شب بحوالی قلعه رسیده، خود را به برج و بارو کشید، و صد نفر تبردار دروازه قلعه ۲۰ را شکسته، راه در آمد مفتوح نمایند. نیم شب جمعه پانزدهم جمادی الثانی غوغا انداخته، مردم بخشو بکنار قلعه آمده پیش دروازه طرف سکر را آتش زده فریاد بر آوردند. مردم شهر از غوغا بیدار شده، بر برج و بارو<sup>(۳)</sup>

(۱) م : ساخت

(۲) ح : جون پور

(۳) ف : م : برج و باره

برآمده، سنگ و تیر می انداختند. چون سپاهی آنجا کم بود، والده سلطان محمود خان فی الفور بر بالای دروازه قلعه رسیده تواره و بوریا (f. 135a) بسیار بروغن چرب کرده و آتش زده از بالا بر سر آن مردم بخشوی ریختند. چون آتش در میان ایشان افتاد، مردم بخشوی نگاه سراسیمه شده خود را بکشتیا رسانیدند. بعده میرجانی ترخان و حمزه بیگ و قاضی عیسی ولد قاضی قاضن تردهای خوب کردند. و مردمی که پیشته آمده بودند، پاره آتش سوختند و برخی در آب غرق شدند، و قلبی بدر رفتند. و صباح آن وقت چاشت بخشوی نگاه تقاره زده پیدا شد، و گمان میبرد که مردم من به مجرد رسیدن قلعه را مسخر کرده باشند. چون نزدیک قلعه رسید اهل قلعه توب و تفنگ سردادند. دانست که مردم او کارینه ساخته اند. خود را بجانب طهری کشید، و سه روز در طهری بوده حوالی بهکر را غارت نموده مراجعت کرد. و چون این خبر به میرزا شاه حسن رسید میر شاه محمود ارغون را به حراست بهکر تعیین نموده مصحوب قاضی قاضن فرستاد؛ و این واقعه شب جمعه چهاردهم جمادی الثانی<sup>(۱)</sup> در سنه خمسین و تسعمایه بود.

۱۵

### گفتار در بیان آمدن میرزا کامران

چون در اوائل سنه احدی و خمسین و تسعمایه (f. 135b) جنت آشیانی بواسطه مخالفت برادران عازم عراق گشتند، میرزا کامران شیخ عبد الوهاب پورانی و میر اله دوست و بابا چوچک را برسم رسالت نزد میرزا شاه حسن فرستاده اظهار وصلت به صیئه او نمود. میرزا شاه حسن قبول مدعای میرزا کامران نموده شیخ را رخصت داد. و در حینی که جنت آشیانی از عراق معاودت نموده به قندهار رسیدند و میرزا عسکری در قندهار متحصن شده

در قلعه<sup>(۱)</sup> عاجز آمد، و حضرت جنت آشیانی بجانب کابل نهضت فرمودند، میرزا کامران بچنگ برآمد. امرا از صف جدا شده بملازمت جنت آشیانی رسیدند. میرزا کامران طاقت مقاومت نداشت. عنان از میدان گردانیده فرار نمود، و از راه هزاره خود را به سند رسانید. چون میرزا ه شاه حسن خبردار شدند، در موضع پاتر برای میرزا منزل ترتیب داده درویش محمد دولت خان را بملازمت میرزا کامران فرستاد. و میرزا با مردم خود در پاتر تشریف آورده تحریک کدخدائی نمود. میرزا شاه حسن میر فرخ ارغون را بجهت اهتمام این مهم به پاتر فرستاد. صییه عقیقه میرزا (f. 136a) شاه حسن چوچک بیگم را بتکاح<sup>(۲)</sup> میرزا کامران در آوردند. ۱۰ و میرزا بعد از کدخدائی سه ماه توقف نموده مراجعت بجانب کابل نمود. و میرزا شاه حسن هزار سوار مسلح و مکمل را بخدمت میرزا تعیین نمود، و شکست و ریخت میرزا را درست ساخته رخصت فرمود.

و میرزا کامران به غزنین رسیده، قلعه غزنین بدست آورده، متوجه تسخیر کابل گشته، بیخبر بقلعه کابل درآمد. و در آن حین بادشاه همایون ۱۵ بجانب بدخشان تشریف داشتند. بعد از شش ماه سواران میرزا شاه حسن معاودت نمودند. و بادشاه از بدخشان به جمعیت تمام متوجه کابل شده کابل را محاصره فرمود. و میرزا کامران از محاصره بتنگ آمده به هندوستان توجه نموده بملاقات اسلام شاه افغان رسیده التماس کومک نمود. و اسلام شاه در صدد گرفتن میرزا شد. میرزا کامران گریخته در مردم ۲۰ گهگر درآمد. مردم گهگر میرزا کامران را چندگاه نگاه داشتند. آخر الامر بادشاه خبردار شدند که میرزا کامران خیالات فاسد دارد. میرزا را بحیله بدست آورده میل کشیدند. بار دیگر میرزا کامران در سنه سبع و (f. 136b) خمسین و تسعمایه به بهکر آمد. میرزا شاه حسن چندگاه میرزا کامران را در

(۲) ح و : به عقد نکاح

(۱) مطابق ر : ح د و : قبل

کوهچه شادبيله که مغرب رویه بهکر در میان آب دریا واقع شده جای دادند، و بعده پرگنه بتوره را بخرج مطبخ میرزا تعین فرمودند و باغ فتح را برای نزول ایشان مقرر کردند.

میرزا کامران آنجا بوده قصد حج نمودند. و چوچک بیگم باعث گردید که مرا نیز رخصت کنید که با میرزا بروم. میرزا شاه حسن از رخصت ه دختر ابا نموده مبالغه بسیار در میان آورد. عاقبة الامر چوچک بیگم بی رخصت پدر برآمده در کشتی نشست، و<sup>(۱)</sup> خواست که تنها نزد میرزا کامران رود. سلطان محمود مهردار و جمعی از محرمان ایشان رسیده باز گردانیدند. میرزا شاه حسن خود به کشتی، دختر درآمده مبالغه و الحاح نمود و بجائی نرسید. چوچک بیگم به پدر عرض کرد که در حینی که بادشاه بینا بود مرا تسلیم او کردی، الحال مردم عالم چه گویند که دختر میرزا از اطاعت شوهر سر باز زد و مرا بدنام سازند. میرزا شاه حسن را خوش آمد. لا علاج شده او را باسباب و سامان خوب رخصت فرمود. و میرزا کامران و (f. 137a) بیگم بعد وصول حرمین شریفین دو سه سال در مکه مبارک<sup>(۲)</sup> اقامت نمودند. و میرزا کامران در روز حج بعد از وقوف بعرفات قبل غروب آفتاب حیاتش ۱۵ نیز غروب نمود. و چوچک بیگم بعد از فوت میرزا بهفت ماه بجهان جاودان انتقال کرد. و این واقعات در سنه اربع و ستین و تسعمایه بود.

### گفتار در بیان بغی ارغون و فوت میرزا شاه حسن

در اواخر حیات میرزا شاه حسن که او بمرض فالج مبتلا گردید، اکثر مردم او باش و ارادل به محرمیت و خدمت اختصاص یافته. ارغون ۲۰ و ترخان و سایر مردم ایماق از ملازمت محروم گردیده بمنازل خود می بودند. و مردم او باش روز بروز در ترقی شده تعدی و بی اندامی ب مردم مغول می

(۲) ه : مبارک

(۱) ف : سوار شده

نمودند. در اوائل سنه ستین و تسعمایه اربابی بلده تته به عربی گاهی قرار گرفت، و زمام مهام رعایا به ید اختیار اسمعیل بیتاره مقرر شد. ازین عمر مردم مایوس و محزون گردیده، مدتی مدید و عهدی بعید در تته حیرت زده می بودند<sup>(۱)</sup>، تا آنکه پسران عربی گاهی دست تعدی دراز کرده آزار و ایذا ه بارغون و ترخان می نمودند (f. 137b). و هم دران ایام شی ضعیفه ارغونیه را که حامله بود لکد زده اسقاط حمل او نمودند، و این معنی را ارغونیه بسمع میرزا شاه حسن رسانیدند. میرزا چندان متوجه نشدند. چون به کرات مبالغه نمودند، میرزا شاه حسن مکتوبی به خدام شیخ میرک پورانی که شیخ الاسلام تته بود نوشت که قضیه را بر وفق مسئله شرعیه تحقیق نموده بعد از ثبوت بدانچه مستحق شده باشد اجرا فرمایند. و میرزا حراست قلعه نصرت آباد<sup>(۲)</sup> را به شنبه و رفیق که غلامان زرخرید و معتمد بودند تفویض نموده عنان عزیمت بحانب بهکر معطوف گردانید. بعد از طی مسافت در اول ذی حجه سنه مذکور بیاغ یرلو تشریف آورده مدت سی و پنج روز دران منازل اقامت فرمود. و در هفتم ماه محرم سنه ۹۶۱ احدی ۱۵ و ستین و تسعمایه بدرون قلعه بهکر درآمد، و از وقت سحر تا عصر در دیوانخانه گذرانید.

و چون مردم ارغون و ترخان از استیلای مردم ارادل که بخدمت میرزا مخصوص گشته بودند ملول گردیدند، و چاره کار خود منحصر در فنای آنها میدیدند، همه امرای در (f. 138a) منزل میر شاه محمود بیگ لار ۲۰ که حاکم بهکر بود جمع گشته صلاح و فساد امور در میان آورده، شکایت ملازمان و خاصه خیلان میرزا نمودند، و بتصریح اظهار کردند که ما را جلا وطن باید شد یا دفع این مردم باید نمود. بالفعل صلاح دران می بینیم که چون میرزا شاه حسن مفلوج شده و قوت سواری ندارد و در تخت

(۲) ه : تعلق آباد

(۱) ح : حیرت مینمودند ؛ ه : حیرت می بردند



روان میگردد، و ما او را درین قلعه نگاه داشته، و فرزندان خود را بخدمت نزدیک او تعیین نموده ایم؛ مردم نا مناسبی که جمع آمده اند همه را بقتل میرسانیم. میرجانی ترخان که عمده آن مردم بود در جواب گفت که میرزا شاه حسن آفتاب سرکوه شده، مناسب نمی بینیم که در آخر عمر خود را بدنام سازیم. چندین مدت چون تحمل<sup>(۱)</sup> نموده اید یکدو سال دیگر نیز به محنت باید گذرانید، تا از پس پرده غیب چه بظهور آید. ایلقلی<sup>(۲)</sup> دیوانه<sup>(۳)</sup> و جمعی از مجلس برخاسته روان شدند که بر سر دروازه دیوانخانه رفته اکثر مردم شاگرد پیشه را مقتول و مجروح ساخته میرزا را در درون نگاه میداریم. پیش از آنکه این مردم برسند، میرزا شاه حسن از دیوانخانه برآمده، در کشتی نشسته بیاغ تشریف فرموده بود. و بعد از سه روز ۱۰ (f. 138b) دیگر نهضت بجانب تهنه نمود.

میر شاه محمود ارغون که حاکم بهکر بود، خیال سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مرقوم گردانیده در صدد جمع نمودن مردم بلوچ و بردی<sup>(۴)</sup> گردید. درین اثنا والده سلطان محمود خان که عورت دانا بود، بر قضیه بغی او اطلاع یافته کس بطلب میر ملک محمد<sup>(۵)</sup> و میر لطفی برادر او که در اوباره ۱۵ و ماتیله بودند فرستاد. و آنها بسرعت خود را بقلعه بهکر رسانیدند، و مهر علی و سائر مردم میرزائی مجتمع گردیده مردم کوتوال و غیره که به میر شاه محمود درآمده بودند تهدید و تویخ نمودند. آن مردم منصرف گشته هر فریقی بطریقی روی نهادند و حقایق احوال را به میرزا شاه حسن عرضداشت نمودند. میرزا شاه حسن فی الفور حمزه بیگ و درویش محمد و شیر محمد را ۲۰ به بهکر فرستاد. و میرحمید بن میر محمود ساربان را مع پروانچه طلب نزد شاه محمود فرستاد که ما ترا یاد کرده ایم، برسیدن مکتوب متوجه ملازمت

(۵) ف : محمد ملک

(۳) ر : دیوان

(۱) ف : توقف

(۴) د ف : بلوچ بلدی : م ر : بلدی

(۲) م : ایلقلی

شود<sup>(۱)</sup>. و میر شاه محمود غیر از رفتن علاجی نداشت. برفاقت میر حمید روانه ملازمت میرزا گردید، و در برابر قصبه سن بملازمت مشرف شده بانواع نوازش رعایت یافت.

و در آن ایام (f. 139a) سلطان محمود خان در سیوی بود. و چون خبر ترمرد شاه محمود بدو رسید، اراده نمود که بایلغار خود را به قلعه بهکر رساند، چرا که والده و متعلقان او در بهکر بودند. و مومی الیه چند منزل از سیوی برآمده به حوالی گنجابه رسیده بود، که ملازمان او در اثنای راه رسیدند و مکتوب والده اش رسانیدند، مضمون آنکه شاه محمود خیال<sup>(۲)</sup> فاسد بخاطر رسانیده بود، اما پیش از آنکه او کاری سازد<sup>(۳)</sup> کار او ساخته شد، و الحال در ملازمت میرزاست. آن فرزند از آن عمر خاطر جمع داشته بمهمات ضروری خود پردازد. و سلطان محمود خان اراده نمود که از همان منزل طریق معاودت پیش گیرد. چون امراء اطلاع یافتند که سلطان محمود خان داعیه مراجعت دارد، پیش او آمده گفتند، که باعث مراجعت چیست؟ او کتابت والده خود را بآنها نمود. گفتند ایالت<sup>(۴)</sup> بهکر مبارک باشد، قدم پیش نهاده سخن آنرا<sup>(۵)</sup> باید گفت<sup>(۶)</sup>. سلطان محمود خان گفت: بی رخصت و بی طلب رفتن صورت<sup>(۷)</sup> ندارد. گفتند: الحال بسرعت خود را بقلعه بهکر باید رسانید. اگر شاه محمود درون قلعه می بود اشکال داشت (f. 139b) چرا که او ما را اندرون قلعه راه نمی داد. الحال خود را بقلعه زود باید رسانید، و بمیرزا شاه حسن عرضه داشت کرد که این چنین خبری شنیدیم، حکم چیست؟

در روزی که سلطان محمود خان به بهکر رسید، قبل از آن بچند روز فرمان حکومت بهکر بنام میر ملک محمد و میر لطفی صادر شده بود. از

(۱) ح م: گردد (۳) ح م: ساخته باشد (۵) ح م: در راه، بجای آراء، (۷) ح م: لطفی  
(۲) ح م: خیالات (۴) ح م: امارت (۶) ح م: دگوئیم، بجای گفت،

ورود فرمان مذکور سلطان محمود خان درم شده خیلی بخود پیچید، بحدی که مر او را اسهال شد و بمرض اسهال دموی مبتلا گردید. و چون میر ملک محمد و میر لطفی که حکومت بشرکت داشتند، پرگنات را قسمت میکردند، سلطان محمود خان از روی غیرت تاب نیاورده دوکس نزد ایشان فرستاد که من بیرون قلعه ام، باری مرا فراموش نخواهید کرد. به مجرد ه این سخن میر ملک محمد پسران خود را گفت که کلیدهای قلعه را به کسان سلطان محمود خان سپارند. میر لطفی گفت که سبکی نباید کرد و منقاد حکم باید بود. میر ملک محمد مرد عاقل بود، بسخن میر لطفی مقید نشده کلیدها را فرستاد.

در اول ماه محرم الحرام سنه اثنین و ستین و تسعمایه در بلدة فاخره ۱۰ تهته امرای ارغون و ترخان باتفاق و وفاق مباحثت و متابعت به میرزا عیسی ترخان (f. 140a) نموده، از میرزا شاه حسن روگردانیده باغی شدند. و عربی گاهی و شنبه و رفیق را که از مقربان میرزا شاه حسن بودند بقتل رسانیدند. و ماه بیگم را که حرم میرزا شاه حسن بود محبوس گردانیدند، و دست تصرف بجزانه دراز کرده زر وافر به سپاهی دادند. میرزا شاه ۱۵ حسن میر شاه محمود را بحکومت تهته تعیین نموده بود. چون قبل از رسیدن او متابعت<sup>(۱)</sup> مردم با میرزا عیسی منعقد گشته بود و همه زانو زده ملازمت کردند [و] میر شاه محمود نیز زانو بالضرورت زده در سلك ملازمان و متابعان میرزا عیسی منتظم گشته، اتفاق و وفاق شعار خود ساخته.

و چون این خبر بمیرزا شاه حسن رسید، میرزا مشار الیه خیلی برهم ۲۰ خورد<sup>(۲)</sup>، و کس بسرعت نزد سلطان محمود خان فرستاد که مردم ارغون و ترخان که در بهکرنده همه را مقید و محبوس ساخته با خود یارد. و چون

(۲) ه : ازین خبر سلطان میرزا شاه حسن خیلی درم شده برهم خورد

(۱) ه : مباحثت

دران ایام که میرزا مفلوج شده بود اکثر اوقات کاخ دماغ را بجرارة شراب گرم میداشت و مست<sup>(۱)</sup> می بود. خاصه خیلات وقت یافته زبان به خیانت<sup>(۲)</sup> و سعایت کشودند که ارغونیه حرام نمکی (f. 140b) کرده جمعی از خاصه خیلات را که سرمایه عمر و حیات را صرف لوازم خدمتکاری کرده بودند بی جرم و جنایت بقتل رسانیده اند. برای ضبط و ربط امور سلطنت و رعایت مراسم سیاست امر فرمایند تا چندی از حرام نمکانرا بقصاص رسانند. بالفعل احمد ولی که خمیر مایه فتنه و فساد است در اردو حاضر است بقید حبس باید در آورد، و در اجابت این مسئول الحاح و زاری بسیار کردند. میرزا شاه حسن احمد ولی را مقید ساخته مصحوب مستی ۱۰ ساریان بقلعه سیوستان فرستاد، و علی حسین ارغون را که خویش احمد ولی بود بقتل رسانیده سر او را بر نیزه کرده گرد اردو گردانیدند. برسیدن این خبر بغی و عناد ارغونیه یکی در ده شد.

چون میرزا شاه حسن جرأت ارغونیه در وادئی عصیان و طغیان مشاهده نمود، فرمان ایالت بهکر را بنام سلطان محمود خان صادر فرمود، و در باب ۱۵ کشتن ارغون و ترخان بهکر نیز حکم فرمود. سلطان محمود خان فرامین مذکوره را نزد والده خود برده صورت واقعه باز نمود. والده اش گفت که حکومت بهکر مبارك باشد، اما زنهار در قتل این مردم (f. 141a) تعجیل مکن، و این مردم را مقید و محبوس ساخته بنزد میرزا برسان، و هرچه رای شریف میرزا شاه حسن اقتضا کند بعمل خواهند آورد. سلطان محمود خان میرجانی ترخان ۲۰ و احمد ترخان و حمزه بیگ و مراد حسین بیگ لار را مع جمعی که در بهکر بودند مقید و محبوس ساخته با خود برد؛ و یاد گاز محمد کوتوال را که باعث مخالفت میر شاه محمود بود بقتل رسانید؛ و اولاد قاضی قاضن و هرکس که

(۱) ح م زیاد دارد: لا یقتل

(۲) ح: خیانت؛ م: خیانت

از مردم میرزائی درون قلعه مانده بودند، همه را بیرون فرستاد. و قلعه را بوالده و مردم خود سپرده از اینجا بسرعت تمام عازم ملازمت میرزا گردید. و چون دو منزل از بهکر برآمده بود که سید جعفر از مشهد رسید و جفت نقاره که نقباء روضه رضویه علیه قبل ازین به سلطان محمود خان فرستاده بودند رسانید. سلطان محمود خان ازین مژده بغایت مسرور گشته تفاؤل سلطنت گرفته زر وافر به سادات داد، و دوازده جفت نقاره و نه جفت کور که بهم رسانیده کوچ بکوچ روانه گردید و در ۲۲ شهر محرم الحرام سنه مذکور بملازمت میرزا شاه حسن مشرف شده، جمعیت خود را بنظر در آورد (f. 141b) و فی الواقع جمعیت خوب بهم رسانیده بود. میرزا خوشدل و قوی حال گردیده بداعیه محاربه و مقاتله عازم تهنه گردید.

۱۰

چون به موضع ساپاه<sup>(۱)</sup> رسیدند التقاء جیوش بین طرفین واقع شد. دوسه دفعه محاربه و مقاتله دست داد و از جانبین جمعی کثیر در معرض تلف آمده هلاک شدند. و چون بین طرفین آتش جدال و قتال برافروخت میرزا عیسی ترخان خفیه بسططان محمود خان کس فرستاد که «ما بحسب ضرورة این ملامت را بخود آوردیم. حالا به چه تقریب جنگ میکنیم و هر روز جمعی ۱۵ کثیر کشته می شوند. اگر با یکدیگر ملاقات نموده صلاح و فساد کار خود را اندیشه نمائیم، هر آینه بهتر خواهد بود». نیم شبی هر دو باهم ملاقات کرده آغاز ملامت<sup>(۲)</sup> کردند. و بعد از گفت و شنید بسیار سخن به اینجا رسانیدند که میرزا شاه حسن مهان چند روز پیش نیست<sup>(۳)</sup> طریقه مصالحه پیش باید گرفت. و الحال بغیر از ما و تو کس دیگر در میان نیست. هر ۲۰ نوع صلاح باشد باتفاق ایالت این مملکت را قرار داده ازان تجاوز نمائیم. و صباح آن هنوز خبر ملاقات شب شیوع نیافته بود که امیر سلطان و امیر ابوالخیر با جمعی از (f. 142a) مردم احشام سوده و غیره بر سر گذر

(۳) ف : نخواهد بود

(۲) ح : ملامت

(۱) ر : ساپاره

پیرار<sup>(۱)</sup> رفته با مردم چوکی که یک محمد ککه و ایلغی دیوانه بودند،<sup>(۲)</sup> محاربه صعب روی نمودند. کس بسیار از جانب میرزا عیسی بقتل رسید. چون سرهای آن مردم بنظر میرزا شاه حسن در آوردند، اتفاقاً چند سر مغل نیز دران میان بود. بمجرد دیدن میرزا آب چشم کردند. سلطان محمود خان ه زانو زده پیش رفت، که اگر ازین جانب کسی کشته می شود شما گریه میکنید، و اگر ازان جانب کسی کشته می شود گریه میکنید. پس ما چه کنیم<sup>(۳)</sup>؟ درین اثنا شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم یک لار در میان آمده عذر خواهی، تقصیرات و زلات میرزا عیسی ترخان نمودند. سلطان محمود خان و میر شاه محمود و میر شاه حسین تکدوری وقت یافته عرض کردند که میرزا عیسی بواسطه افعال و بی ادبی مردم ارغون که نسبت بغلامان میرزائی واقع شده شرمنده و منفعل است، اگر رقم عفو بر تقصیرات او کشیده مردم ترخانی محبوس را آزاد گردانند، امیدوار مرحمت شده بملازمت می آید. میرزا رضا دادند، و میرزا عیسی ماه یکم را مع خاصه خیالان میرزا رخصت داده همه را بار دو (f. 142b) رسانیدند. و آن واقعه در اواخر ۱۵ ماه صفر سنه مذکوره بود.

در اول ربیع الاول شیخ عبدالوهاب پورانی و میرزا قاسم گناه مردم ترخانی را درخواست نموده به تهته فرستادند. و در دویم ماه مذکور [که] در میان میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود خان ملاقات واقع شد، و هر کدام دست بر مصحف مجید نهاده عهد و پیمان نمودند که با یکدیگر در کمال وفاق ۲۰ بوده از نفاق اجتناب نمائیم، و مادامی که میرزا شاه حسن در قید حیات باشد مطیع و منقاد بوده من بعد منازعت و سرکشی نمائیم. و اگر میرزا شاه

(۱) د و ندارد: پیرار (۲) ح ه زیاد دارد: با مردم بلوچ (۳) ح ه: اگر ازین جانب کسی کشته بشود اثر ملال بر وجه حال ظاهر ساخته به گریه میشوند و همچنین اگر از آنجانب کسی را میکشیم آب چشم میکنند. ما در اندیشه این کار حیرانیم و در ورطه تدارک آن سرگردان.

حسن باجل طبیعی ازین دار فنا بدار بقا منتقل گردد ولایت سند بطریق مناصفه مقسوم<sup>(۱)</sup> باشد: از لکی بالاتر تعلق به سلطان محمود خان دارد، و از کوه لکی اینجانب بمیرزا عیسی ترخان دارد. برین جمله مقر و معترف گردیده، وثیقه بجهت تاکید بقید کتابت درآورده، بمهرهای خود و مهرهای اکابر مزین گردانیدند و یکدیگر را مکرر بغل گرفته وداع نمودند. و قرارداد آن شد<sup>(۲)</sup> که از طرفین جمعی آمد و شد نمایند تا دفع کلفت و منازعت گردد.

روز دیگر میرزا قاسم (f. 143a) بیگ لار به تهته رفته، محمد صالح ترخان ولد میرزا عیسی ترخان را مع جمعی بملازمت میرزا شاه حسن آورد. و محمد صالح ترخان پیشکش خوب بنظر شریف میرزا کشید، و ازین جانب شیخ عبدالوهاب و امیر سلطان برادر سلطان محمود خان را به تهته برده ۱۰ بمیرزا عیسی ترخان ملاقات داد. و میرزا شاه حسن اسب و سروپا بمیرزا صالح مرحمت فرموده رخصت مراجعت و انصراف دادند. و میرزا جفت نقاره مع خلعت فاخره به میرزا عیسی مصحوب ملایاری فرستادند. و روز دیگر علم میر ذوالنون که سلطان حسین میرزا بایقرا باو داده بود، میرزا شاه حسن مع نقاره و تمن طوق<sup>(۳)</sup> به سلطان محمود خان عنایت کردند، و مهر خود ۱۵ را نیز به سلطان محمود سپردند. و در همان روز امیر سلطان نیز از تهته بار دو آمده ملحق شد و مردم اردو و تهته بفراغ خاطر آمد و شد مینمودند.

شیخ عبدالوهاب در علم طب مهارتی کامل داشت. از حالات میرزا شاه حسن تفرس نمود که مرض میرزا بدین اشتداد<sup>(۴)</sup> روی باز دیاد دارد. مناسب آنست که بالفعل صلح نموده عازم سیوستان (f. 143b) گردد. تا مردم ۲۰ احشام بمنازل خود روند. سلطان محمود خان اینمعنی را بعرض میرزا شاه حسن رسانید. میرزا نیز رضا بکوچ داده، صباح آن کوچ کرده روان

(۱) ه: منقسم (۲) ف: قرار دادند (۳) ه: طوغ (۴) ه: مزین شده بجای و بدین اشتداد،

شدند. در آن روز که کوچ کردند مرض میرزا بغایت بصعوبت انجامیده ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود. و صباح یازدهم ربیع الاول سنه مذکوره در موضع علی پوتره توقف نمودند. روز دیگر که دوشنبه دوازدهم باشد، نزدیک نوبت عصر مرغ روح میرزا شاه حسن ندای «إِرْجِعْ بِنِيَّ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» شنید و بمرغزار جنان طیران نمود. و شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم که در آنوقت بر بالین میرزا حاضر بودند بیرون آمدند<sup>(۱)</sup>. و سلطان محمود خان باتفاق ایشان درون کشتی رفته حدوث واقعه معلوم نمود، و قطرات عبرات از دیده‌ها باریدن گرفت. و بعد از لحظه روی میرزا کشاده جزع و فزع نموده، پای میرزا بوسیده، در ته پای میرزا نشست ۱۰ و گفت که: شیخ شما و میرزا قاسم گواه من باشید نزد خدای عز و جل که من تا آخر عمر بمیرزا در مقام مخالفت (f. 144a) نبوده‌ام، و حلال نمکی نموده تا درین دم در زیر قدم ایشان بوم، و این سعادت غیر از من بامرای دیگر میسر نشده. بعده شیخ عبد الوهاب دست او گرفته نزد ماه یکم برد که شما و سلطان محمود خان با یکدیگر بسازید، تا من به مهم غسل ۱۵ و تجهیز و تکفین میرزا مقید شوم. شیخ عبد الوهاب از تجهیز و تکفین فارغ شده، [نماز خفتن] نعش میرزا را در محفه نهاده به آئین شریعت مطهره نماز جنازه را ادا نمودند. و سلطان محمود خان پاره از خزانه که همراه میرزا بود برداشت، و اسباب و یراق که در کشتی بود اکثر را متصرف گشت، و با ماه یکم مبالغه نمود که ارغون و ترخان مبادا در رعایت مراسم ۲۰ تعظیم و احترام شما تقصیری نمایند به بهکر یائید، و نعش میرزا را نیز با خود ببریم. ماه یکم گفت: نعش میرزا به مکه مبارکه نزد شاه یک بیاید برد، و آن راه از تهته قریب است و از بهکر بعید. ماه یکم اختیار نکرد.

(۱) ح: بیرون آمده سلطان محمود خان را طلب نمودند که آمده از میرزا شاه حسن وداع نموده عازم بهکر

گردد و چون سلطان محمود خان باتفاق ایشان الخ



القصة صباح آن روز ماه بیگم و شیخ عبدالوهاب و میرزا قاسم و خواجه محمد حسین متکفل بردن نعش میرزا شدند، و پگاه سلطان محمود خان کوچ کرده روانه بهکر گردید.

و در همان (f. 144b) روز خبر به تهته رسید. و میرزا عیسی به جمعیت تمام سوار شده تعاقب نموده نزدیک سلطان محمود خان رسید، چنانکه آوازه کوس از طرفین شنیدند. سلطان محمود صفوف لشکر آراسته بایستاد<sup>(۱)</sup>، و کس نزد میرزا عیسی فرستاد که غرض از آمدن چیست؟ اگر قصد محاربه دارید اعلام نمائید، تا میدان مجادله و مقاتله را بیارایم. میرزا عیسی جواب داد که مقصود از آمدن بتقریب این بود که از ارغونیه چنان استماع نمود که نعش میرزا را ماه بیگم و سلطان محمود خان میرد. مناسب نیست ۱۰ که ازینجای بهکر برند، تهته هم از آن میرزاست. الحال که معلوم شد که ماه بیگم جنازه مرحوم میرزا را به تهته برده، شما بخاطر جمع کوچ کرده عازم بهکر گردید. و سلطان محمود خان بسرعت تمام به سیوستان رسید. و میرزا شاه مسعود و شاه حسین تکدری و میر ابوالخیر و میرحمید ساربان و خواجه باقی و جمعی دیگر بدغدغه آنکه تهته بتصرف میرزا عیسی درآمده ۱۵ و بهکر بسطان محمود خان قرار گرفته، سیوستان را ما متصرف میشویم، هر چند سلطان محمود خان مبالغه نمود قلعه ندادند، و توهم نموده قلعه را نکشودند. سلطان (f. 145a) محمود خان میر ابوالخیر و میر عبدالحمید را طلب نموده عنان عزیمت بجانب بهکر معطوف گردانید.

میرزا عیسی هم چنان کوچ بکوچ تعاقب نموده می آمد. چون بحوالی ۲۰ سن رسید معلوم کرد که این مردم<sup>(۲)</sup> قلعه را بر روی سلطان محمود خان بر بسته مجال در آمدن ندادند. محمد صالح ترخان ولد خود را با جمعی کثیر

(۲) ح زیاد دارد: در

(۱) ح ه: باز ایستاد